

مقدمه اول: اقسام ولایت

﴿ مقدمات بحث ولایت فقیه ﴾

مقدمه اول: اقسام ولایت

مطلب اول: ولایت به اقسامی تقسیم شده: ولایت تکوینی، تشریعی و عنائیه

که هر کدام نیز اقسامی دارد

قسم اول: ولایت تکوینی

چهار قسم دارد که قدر مشترک همه آنها واسطه فیض است.

در فلسفه و عرفان:

به این قسم از ولایت، «واسطه فیض» میگویند و درباره اش در آن دو علم، خیلی صحبت شده
ملا صدرا در قبسات ص ۳۸۰ : عقل اول را واسطه فیض همه عالم می داند
فاذن، ان هو الا العقل الاول الذي هو اكرم الجواهر العقلية، و افضل الذوات الامرية و المبدعات النورية.

اما در فقه

ما باید با تکیه به قرآن و روایات صحبت کنیم

نه با تکیه بر کلمات علمای فلسفه و عرفان

باید هر یک از اقسام را بتوانیم با روایات ثابت کنیم

و گر نه صلاح جلسه نیست که بحث را در فلسفه و عرفان ببریم.

به هر حال:

این قسم از ولایت در فلسفه ملا صدرا بلکه بوعلی، امر خیلی واضحی است

البته برای اثباتش از راه عقول عشره و قاعده الواحد و امثال اینها جلو آمده اند

اما از نظر ما:

این که آیا عقول عشره و قاعده الواحد درست است یا نه؟ فعلا مهم نیست
بلکه آنچه مهم است این است که: از نظر آنها واسطه فیض خیلی واضح است
زیرا: ما برای اثبات مطلب، نیازی به آن حرفها نداریم

و آیات و روایات ما را از آن استدلال‌ات مستغنی می‌کند

حضرت امام قدس الله نفسه الزکیه می‌فرمودند:

مفاتیح حاج شیخ عباس قمی یعنی شیر کثیده اسفار ملاصدرا و این افتخاری است برای شیعه

ولایت تکوینی به چهار قسم تقسیم شده که همه آنها در قرآن و روایات آمده

1) **قسم اول: تصرف در تکوین**

یعنی کسی که ولایت دارد تصرف در تکوین می‌تواند بکند

به فرموده برخی بزرگان: حتی جمادات هم چنین تصرفاتی را دارند چه رسد به گیاهان و حیوانات و انسان.

الا این که مراتبش - بسته به مقدار سعه وجودی هر کدام - متفاوت است .

این ولایت را هر کسی به اندازه سعه وجودیش دارد

وجودی که خیلی ضعیف است به اندازه خودش تصرف دارد و قوی ترین وجود هم آنقدر سعه وجودی دارد که می‌تواند در جمیع ما سوی الله تصرف تکوینی کند و بر همه آنها شاهد باشد:

البقرة: ۱۴۳ **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**

مثلاً: نفس ما می‌تواند امر کند به دست ما که چیزی را برداریم یا امر کند به چشم ما که چیزی را ببینیم و این حد اقل آن است

یک مصداق از تصرف تکوینی هم آوردن **تخت بلقیس** به یک چشم به هم زدن است

کسی که سعه وجودی ضعیفی دارد فقط کتابها و دست و پای خودش را می‌تواند حرکت دهد اما کسی که وسعت وجودی اش زیاد است می‌تواند تخت پادشاهی را از یمن به شام بیاورد یا مرده زنده کند

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (نمل: ۴۰)»

اما این عاصف بن برخیا به فرموده امام صادق علیه السلام:

به اندازه بال مگسی از دریای ولایت تکوینیه ، (علم الکتاب) بهره داشت و اینچنین کرد.

مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُ مَا تَأْخُذُ الْبُحُورُ بَيْنَهُمَا مِنْ مَاءٍ الْبَحْرِ (تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۶۷)

حال ببینید کسیکه همه «علم الکتاب» را دارد چگونه است

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (رعد: ۴۳)

که در روایات آمده مراد امیر المومنین علیه السلام است.

یک مصداقش هم مانند حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام که مرده زنده می‌کرد و کور مادر زاد شفا می‌داد به اذن خدا

واسطه فیض یعنی همین به اذن خدا بودن تصرفات ولی خدا:

و آنها یی که گفته اند واسطه فیض شرک است همین «باذن الله» را نفهمیده اند در باره حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن شریف تصریح شده که کارهایش به اذن الله بود

و این را هم خود حضرت عیسی فرموده

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتِيَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل

هم خداوند از طرف خودش تصریح فرموده که به اذن من بوده این کارهای عیسی:

وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تَخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي (آل عمران: ۱۱۰)

درباره این قسم از ولایت تکوینی روایتی صحیح السند در اصول کافی آمده

روایت ۸ باب «من آذى المسلمين و احتقرهم» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۳۵۲)

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: ...

سند صحیح و بلا اشکال است.

مراد از «عده من اصحابنا»: عبارت «عده من اصحابنا» در کافی زیاد تکرار شده چه در

ابتدای سند و چه در اواسط سند.

در ابتدای سند: معمولاً مراد کلینی کسانی است که جزء مشایخ اجازه او هستند

از سه نفر خاص: بیش از دو هزار روایت (بیشتر این قبیل روایات از سه نفر نقل شده)

احمد بن محمد خالد برقی

احمد بن محمد بن عیسی قمی

که بیش از ۱۳۰۰ روایت که معمولاً این عده ها در اول سند می آیند

سهل بن زیاد

که بیش از ۹۰۰ روایت از او نقل می شود

کلینی نام این عده را ذکر کرده

و علامه در خلاصه از قول ایشان نام این عده را می برد:

رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص: ۲۷۲ - ۲۷۱

الفائدة الثالثة قال الشيخ الصدوق محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة

عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی

قال و المراد بقولي عده من أصحابنا

محمد بن يحيى	و علي بن موسى الكمندانى	و داود بن كورة	و أحمد بن إدريس	و علي بن إبراهيم بن هاشم
--------------	-------------------------	----------------	-----------------	--------------------------

و قال كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن

خالد البرقي فهم:

علي بن إبراهيم	و علي بن محمد بن عبد الله بن أذينة	و أحمد بن عبد الله بن أمية	و علي بن الحسن
----------------	------------------------------------	----------------------------	----------------

قال و كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد فهم:

علي بن محمد بن علان	و محمد بن أبي عبد الله	و محمد بن الحسن	و محمد بن عقيل الكليني.
---------------------	------------------------	-----------------	-------------------------

در این عده افراد مورد توثیق وجود دارد لذا سند این روایات از جهت عده مورد اشکال نیست.

الفائدة الثالثة

قال الشيخ الصدوق محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة عده من أصحابنا

عن أحمد بن محمد بن عیسی قال و المراد بقولي عده من أصحابنا

رجال العلامة الحلي، ص: ۲۷۲

محمد بن یحیی و علی بن موسی الکمندانى و داود بن کورة و أحمد بن إدريس و علي بن إبراهيم

بن هاشم

و قال كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي فهم علي بن إبراهيم و علي بن محمد بن عبد الله بن أذينة و أحمد بن عبد الله بن أمية و علي بن الحسن

قال و كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد فهم علي بن محمد بن علان و محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقيل الكليني.

اکثر اینها از مشایخ اجازه کلینی هستند و در جواز اعتماد به چنین روایتهایی اشکال نیست

از غیر سه نفر: چند روایت معدود (کمتر از ۱۰ روایت) را از دیگران نقل می کند جمعا از ۹ نفر دیگر نقل می کند در وسط سند: گاهی کلینی در وسط سند نام عده من اصحابنا را می برد. عده کلینی به غیر از آن سه نفر مجهول است نه خود کلینی نام آنها را برده نه دیگران

...وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا فَرَضْتُ عَلَيْهِ

وَيَدَّ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا	وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ	وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ	فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعْتُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ	وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ
--------------------------------	-----------------------------------	----------------------------------	--	---

إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ

توضیح پیرامون کنت سمعه و بصره و لسانه...:

وقتی مومن از خواست و شهوت و محبت و اراده خود کاملاً خالی شد و همه چیز را به خدا تفویض کرد و به رضای خدا راضی شد (دیو چو بیرون رود فرشته در آید) خدا بر ذهن و عقل و قلب و قوای او مسلط می شود و امور او به اراده خدا تدبیر می شود

با مشیت خدا می خواهد: **وما تشاءون الا ان يشاء الله**

قلبش به اراده خدا متمایل می شود: **قلب المؤمن بين أصبعين من أصابع الرحمن قلبها كيف يشاء**

بقیه جوارحش نیز به اراده خدا کار می کند

وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى

ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم

بلکه همه مشاعرش با نور خدا درک می کند و همه جوارحش با تیسیر خدا حرکت می کند

فسيطره ليسرى

به همین دلیل است که اطاعت او اطاعت خدا می شود و معصیت او معصیت خدا می شود.

مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ

قافله سالاری انسان در کمال

(2) قسم دوم:

از نظر قرآن و روایات، هدف از خلقت، کمال است

مقدمه اول:

یا به قول قرآن:

همه عالم خلق شده برای انسان

لقمان : ۲۰ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَآ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَآ فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ

بَاطِنَةً

و انسان خلق شده برای خدا

طه : ۴۱ وَاضْطَنَكُنَّ نُفُوسِ

قد جاء في الأحاديث القدسية: أن الله يقول: عبدي خلقت الأشياء لأجلك و خلقتك لأجلي

حافظ رجب بررسی در کتاب : (مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص: ۲۸۳)

مقدمه دوم: حرکت استکمالی انسان به سوی خدا از مسلمات قرآن و روایات است

شکی نیست که:

انسان در سیر به سوی حق است

البقرة : ۱۵۶ إِنْ أَلَّيْتُمْ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

و منتهای سیر هم خدا است.

النجم : ۴۲ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ

العلق : ۸ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ

و در این سیر سخت، حتما به خدا خواهد رسید.

الانشقاق : ۶ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًا فَمَلَأَقِيهِ

مقدمه سوم: این حرکت، قافله سالار نیاز دارد

این حرکت استکمالی، قافله سالار می خواهد و بدون آن نمی شود

قافله سالارش:

از نظر قرآن و روایات ، کسی است که لیاقت این مقام را داشته باشد

لذا مرحوم علامه در المیزان:

مفهوم «امامت» در آیه ابتلاء حضرت ابراهیم را به معنای قافله سالاری انسانها در مسیر

کمال معنا کرده

ایشان می فرمایند: در آیه شریفه انی جاعلك للناس اماما

منظور، امامت تشریعی نیست

زیرا حضرت ابراهیم امامت تشریعی را از قبل داشت

نبی بود و رسول شد برای همه مردم و بعد از آن امام شد

بلکه مراد از این امامت همان امامت در تکوین است

یعنی قافله سالار شدن و رساندن انسان به مطلوب و مقصود

و حضرت ابراهیم وقتی دید چه مقام بالائی است- به دلیل حس دیگر گرائی اش- برای ذریه

اش خواست و خدا فرمود : می دهم اما نه به ظالمین.

بنابر این: قسم دوم یعنی امامت در سیر دادن و رساندن انسان به مطلوب

یعنی علاوه بر ارائه طریق، ایصال الی المطلوب کند

این قافله سالاری برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ازل بوده

این معنای دوم هم یک نوع واسطه فیض است لیکن فیض در اینجا یعنی به کمال رسیدن و واسطه

اش امام است

و امام کسی است که انسان را راهنمایی می کند که از منازل هفتگانه سیر الی الله عبور کند

(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)	(۷)
یقظه	توبه	تقوی	تخلیه	تحلیه	تجلیه	لقاء

که بعد از آن تازه اول راه است و حرکت کمالی انسان ادامه دارد

چنانچه حضرت امام فرموده: بعد از لقاء الله تازه اول سیر فی الحق است که بی نهایت است

همانطور که در روایت آمده: مرحوم دیلمی در ارشاد در آخر روایت معراجیه ، روایت

شیرینی دارد که

خطاب به پیامبر می شود که :

افرادی هستند که در بهشت لذتشان نگاه کردن به من است (الی ربها ناظره)

و منقمر در عالم وحدتند

و من نظر ها به اینها دارم

و در هر نظری ، سعه وجودی و کمال به آنها می دهم

(3) قسم سوم: قافله سالاری عالم وجود به طرف کمال

از نظر قرآن و روایات عالم وجود به سوی خدا در حرکتند

هود : ۱۲۳ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ

فصلت : ۱۱ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِ بِطَوْعٍ أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعَتَيْنِ

این، همان حرکت جوهری ملاصدراست که از افتخارات اسلام است

دو آیه در قرآن شریف هست که میگوید: قافله سالار این حرکت، ۱۴ معصومند:

السجده: ۲۱ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

الأنبياء : ۷۳ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ

مراد از او حینا همان وحی تشریعی است

اما مراد از امر در قسمت: «جعلناهم ائمه يهدون بامرنا» امر تشریعی نیست بلکه امر تکوینی مراد است.

امر به معنای عالم وجود در قرآن زیاد استعمال می شود مثل:

القمر : ۵۰ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ

و در روایات می گوید: ائمه قرآن ما هستیم

مرحوم کلینی در کافی روایاتی نقل می کند که : جعلناهم ائمه يهدون بامرنا یعنی ۱۴ معصوم

یعنی اینها واسطه فیضند برای عالم وجود برای رسیدن به کمال و رسیدن به حق جل اسمه

فلاسفه به این می گویند: عقل اول، علت خلقت ما سوی است

حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا عقل اول که خداوند یک نوع علّیت هم به آن داده

ملا صدرا در قبسات ص ۳۸۰ : عقل اول را واسطه فیض همه عالم می داند

فاذن، ان هو الا العقل الاول الذي هو اكرم الجواهر العقلية، و افضل الذوات الامرية و المبدعات النورية.

(4) قسم چهارم: واسطه برای بقاء عالم وجود

این معنای خیلی دقیقی است جزء اسرار شیعه است که از روایات و خصوصا زیارات استفاده

می شود.

ابن عربی در فتوحات مکیه و سایر کتبش این را می گوید اما جرأت ندارد آن را بسط دهد و آن

معنا این است که (لو لا الحجة لساخت الارض باهلها) یعنی عالم وجود وابسته به چهارده معصوم است .

۴۰۷ / ۱۱- وَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ

عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا إِلَّا إِمَامًا مَنَّا لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا،

دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص: ۴۳۷

مرحوم کلینی در باب اضطرار به حجت ، روایات زیادی را نقل می کند

جعلهم الله اركاناً

بیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت الارض والسماء

در زیارت جامعه که مراسم صبحگاه برای ارتش امام زمان علیه السلام است

و امام زمان علیه السلام به علامه مجلسی فرمودند: «نعم الزیارة هذه»

و تایید کردند که از امام هادی علیه اسلام صادر شده

و به قول علامه مجلسی دوم «اصح الزیارات سنذا و دلالتا» است

علامه مجلسی فرمود: تا در عتبات بودم غیر از زیارت جامعه نمی خواندم

در این زیارت، هفت هشت جا ولایت تکوینی قسم چهارم را دارد من جمله این که:

در اواخر زیارت جامعه می فرماید:

بکم فتح الله	وبکم یختم	وبکم یزول الغیث	وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض	وبکم ینفس الهم	وبکم یکشف الضر
--------------	-----------	-----------------	-----------------------------------	----------------	----------------

خلاصه که هر نعمتی از طرف خدا می رسد به واسطه شما است و نزول باران و رفع غم و غصه و ... از باب مثال است.

بالاخره هر ذره ای در عالم باشد کوچک و بزرگ، محوری دارد و اگر هر کدام به تنهایی محور داشته باشند نمی شود همه با هم محور نداشته باشند و محور عالم وجود و واسطه غیب و شهود همان حضرت بقیه الله الاعظم هستند.

بیش از این نمی شود مطلب را باز کرد و باید به سراغ ولایت تشریعی برویم.

قسم دوم: ولایت تشریعی

■ ولایت تشریعی : یعنی ولایت بر قانون گذاری ادیان

1) قسم اول: ولایت در تقنین (جعل قانون)

از قرآن فهمیده می شود که مختص ذات باری تعالی است و هیچ کس ذاتاً حق جعل قانون ندارد □

♦ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (مائده: ۴۴) (شُرک تقنینی است)

♦ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده: ۴۵) (در مقابل خدا دکان زده)

♦ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (مائده: ۴۷) (بر خدا جرئت کرده)

□ و حتی به پیامبر هم فرموده: تو مبین احکام هستی نه جاعل آنها

♦ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴)

♦ **برای بیان احکام - توسط پیامبر و انمه - نیاز به جعل قانون نیست**

◇ بلکه همه قوانین در قرآن جعل شده و موجود است

◇ (تبیان الكل شیء) ، (ما فرطانی الكتاب من شیء)

♦ **حتی قرآن بالاتر از قانون است**

به قول مرحوم ملاهادی سبزواری: **کپی عالم وجود** است

به قول حضرت امام قدس الله نفسه القدوسی: **تجلی تمام اسماء و صفات خداست**

▶ خدا با تمام اسماء و صفاتش - حتی اسماء و صفات **مستأثره** - تجلی کرد و قرآن پیدا شد و تجلی دیگر کرد اهل بیت علیهم السلام پیدا شدند.

▶ **مستأثره** به معنای منفرد (مخصوص) یعنی همان اسماء و صفاتی که فقط خدا دارد و حتی فقط خودش به آنها علم دارد

— برگرفته از آن حدیثی که خداوند به پیامبر فرمود:

♦ من هزار اسم دارد که من و تو و ملائکه و امت می دانیم

♦ هزار اسم دارم که من و تو و ملائکه می دانیم

♦ هزار اسم دارم که من و تو می دانیم

♦ هزار اسم دارم که فقط خودم می دانم (مستأثره)

— یا از دعای پیامبر که فرمود:

♦ اسئلك بكل اسم سميت به نفسك او انزلته في شيء من كتابك او استأثرت بي في علم الغيب عندك.

— که در روایات با اسم مکنون و مخزون نیز از آن تعبیر شده.

▶ **توضیح این که:**

این تجلی به نحو **حلول** یا **اتحاد نیست**

بلکه مانند **تجلی صورت** شخص **در آینه** است

که شخص در آینه حلول نکرده و با آن متحد نشده

اما صورتش در آن متجلی شده.

□ **پس: قانونگذاری، ذاتا، مخصوص خدا است و غیر خدا، فقط می تواند مبین احکام خدا باشد**

♦ **البته در صورتی که از طرف خدا باشد**

♦ مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیهم السلام و مجتهد جامع الشرائط

♦ و الا حق قانون گذاری ندارد و کافر و ظالم و فاسم می شود

♦ **چنانچه اهل بیت علیهم السلام تاکید کرده اند** که هرچه ما برای شما می گوئیم:

♦ از خدا است (لذا به هر کدام که از ما نسبت بدهید اشکالی ندارد)

♦ از ما بپرسید تا سندش را در قرآن به شما بگوئیم.

♦ و....

□ **امانطة الفراق و حق تشريع برای ۱۴ معصوم علیهم السلام:**

♦ این که بر اساس عقاید شیعه، برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا به نظر عده ای حتی برای امامان علیهم

السلام، منطقه الفراقی قرار داده شده که می توانند جعل قانون کنند

♦ این عقیده، منافات با بحث ما ندارد زیرا اینها از طرف خدا چنین حقی را دارند نه بالذات.

♦ و آنچه ما گفتیم این است که حق جعل قانون ذاتا فقط برای خدا است و دیگران حق ذاتی ندارند بلکه خدا باید به آنها حق داده باشد که بر اساس قول این عده این حق به ۱۴ معصوم علیهم السلام واگذار شده است.

(2) **قسم دوم: ولایت در قضاوت**

□ **فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (نساء: ۶۵)

□ قدر متیقن این آیه ولایت در قضاوت است

□ و درباره سایر ائمه علیهم السلام هم روایات زیادی هست که این نوع ولایت را دارا هستند

□ روایت نصب امیر المومنین به جای پیامبر بجز در مقام نبوت هم این را می رساند

(3) **قسم سوم: ولایت در اطاعت** (به معنای وجوب اطاعت)

□ از آیات و روایات، به خوبی فهمیده می شود که ائمه علیهم السلام مفترض الطاعة اند

□ مرحوم کلینی در جلد اول عنوان بابی آورده درباره مفترض الطاعة بودن ائمه علیهم السلام **(باب فرض طاعة)**

□ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (احزاب: ۳۶)

□ قضی الله در اینجا به معنای قضاوت نیست بلکه به معنای مطلق دستورات است حتی اگر حکم یا قضاوت اصطلاحی هم نباشد و در امور عادی باشد.

(4) قسم چهارم: ولایت در امارت (به معنای امیر جامعه بودن و سرپرستی آن)

□ قطع نظر از روایات، آیات زیادی دلالت بر وجوب اطاعت از امام دارد مثل:

□ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)

□ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده: ۵۵)

□ النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ (احزاب: ۶)

□ این آیه شاید دلالتش از اطیعوا هم بهتر باشد

□ که در عید غدیر پیامبر ابتدا از مردم نسبت به اولویت اقرار گرفتند و سپس همان اولویت را به امیر المومنین علیه السلام تفویض کردند.

قسم سوم: ولایت عنائیه (تشریفیه)

قرآن شریف بر این ولایت عنائیه خیلی اصرار داد

که خداوند و ۱۴ معصوم در حالی که ولایت تکوینی و تشریعی دارند اما نسبت به مردم عنایت خاصی دارند

مثلاً پیامبر خدا ﷺ

در حالی که هادی همه امت است و دلش برای کفار هم می تپد
اما «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه: ۱۲۸)

یعنی رأفت و رحیمیتش مخصوص مومنین است

یا قرآن شریف

در حالی که «هدی الناس» است

□ اما در سوره بقره می فرماید: «هدی للمتقین»

به این، هدایت عنائیه می گویند و ما اسمش را ولایت عنائیه گذاشتیم

چنانچه قوم، هدایت را به سه قسم تکوینی و تشریعی و عنائی تقسیم کرده اند

و ما ولایت را به همین سه قسست تقسیم کرده ایم.

گاهی خدا عنایت خاصی بر بعضی افراد دارد

.... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده: ۱۵)

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶)

حضرت امام می فرمودند:

نمی دانیم این سبیل سلام چیست

که غیر از یخرجهم من الظلمات الى النور است

و غیر از یهدیهم الى صراط مستقیم است

اما آنچه می دانیم این است که این آیه ولایت عنائیه خداوند را به خوبی می رساند

و انمه پلاهرین همیشه این عنایت خاص را به شیعه داشته اند ، خصوصاً حضرت ولی

عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، این ولایت عنائیہ را همیشه داشته اند همانگونه که علامہ مجلسی توقیع شریف حضرت را به شیخ مفید نقل می کنند:

، إنا غيّر مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم ولو لا ذلك لنزل بكم اللأواء واصطلمكم الأعداء

شیعه از زمان سقیفه تا کنون دائما در خطر بوده و بجز عنایت خاصه امام زمان و ائمه علیهم السلا هیچ چیزی نمی توانسته آن را نجات دهد
(در همین انقلابمان، خیلی از این موارد دیده ایم که کار به بن بست رسیده اما عنایت امام زمان علیه السلام مساله را حل کرده)

مطلب دوم: سرایت به غیر معصوم

آیا اقسام ولایت ذاتی است یا اکتسابی؟ و آیا غیر چهارده معصوم هم می توانند این اقسام را داشته باشند یا خیر؟

ولایت تکوینیه:

(1) قسم اول (تصرف در تکوین)

هر کسی به اندازه خودش می تواند داشته باشد و به مقدار سعه وجودی اش تصرف کند
عاصف بن برخیا تختی را از یمن به شام در یک لحظه آورد
خیلی بزرگان ما مراتبی در این زمینه داشته اند
حتی با ریاضتهای غیر شرعی هم اگر نفس قوی شد خیلی کارها می تواند بکند
هرچند چون باطل است موجب گمراهی می شود.

(2) قسم دوم و سوم (قافله سالاری انسان و عالم وجود به سوی کمال)

از قرآن شریف فهمیده می شود که برای غیر معصوم هم قابل اکتساب هست اما فقط مخصوص انبیاء است

یعنی انبیاء، امتحانهای سختی می دهند و بعد از آن به مقام امامت می رسند اما اگر کسی نبی نبود با ریاضتها به این مقام ها نمی تواند برسد.

(4) قسم چهارم (وابستگی عالم وجود به ولی)

فقط مخصوص ۱۴ معصوم علیهم السلام است
فقط آنهاست که بکم فتح الله و بکم یختم
حتی انبیاء اولوالعزم هم اینچنین نبوده اند

ولایت تشریعی:

(5) قسم اول: ولایت در تقنین:

اصل قانون گذاری بالذات مخصوص خدا است

مگر این که او به کسی بدهد - که برخی

اما بیان و تبیین احکام:

به طور مطلق مختص چهارده معصوم است

اما مجتهد جامع شرایط هم می تواند در حد فهم خودش ولایت در تبیین احکام داشته باشد

● حتی اخباریون هم - که اجتهاد اصطلاحی را قبول ندارند- اما تبیین احکام را قبول دارند

● مثلا مرحوم صاحب وسائل- که بیش از دویست روایت می آورند بر ضد اجتهاد اصطلاحی- ولی در عین حال خودشان یک نوع استنباط و تفسیر دارند و از اول تا آخر وسائل روایات را معنا می کنند

● درباره اجازه تبیین احکام برای مجتهد، بین اخباری و اصولی اختلافی نیست

● بلکه اختلاف آنها در سعه و ضیق این تبیین و کیفیت آن است

اخباری: فقط از راه تطبیق کلی بر مصادیق و در بقیه مسائل، احتیاط
اصولی: از راه استنباط و کشف کلیات و مصادیق از راه استدلال یقینی

● **علاوه بر امر عقلی ولایت خبره (هر خبره ای حق نظر دادن بر اساس خبریتش را دارد).**

● **روایات فراوانی** هم داریم که مجتهد می تواند به اندازه خودش تبیین احکام کند.

○ **روایت اول:** روایت احتجاج: «فللعوام ان یقلدوه»:

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام / ٣٠٠ / [سورة البقرة (٢): الآيات ٧٨ الى ٧٩] ص : ٢٩٨

مرحوم ابومنصور، احمد بن ابی طالب طبرسی

با مرحوم امین الاسلام معاصر بوده و یقیناً دو نفرند

برخی او را اهل طبرستان می گویند

که که طبرسی به فتح طا و باء باید خواند شود که معرب طبری بوده و عربی آن

طبری است

و برخی او را اهل تفرش که طبرس بر وزن طبرس است

اما امین الاسلام صاحب مجمع البیان قطعا تفرشی بوده

که فرزندش صاحب مکارم الاخلاق

و نوه اش هرسه تفرشی بوده اند.

صاحب احتجاج، از بزرگان علمای شیعه است اما روایات را مرسل آورده

آن قدر جلیل القدر است که حضرت آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند طبرسی

این روایت را تصحیح کرده

اما علی ای حال روایت مرسله ای است که البته قوم این روایت را از مسلمات گرفته اند.

در این شخصی از امام صادق علیه السلام می پرسد:

شما عوام یهود را بخاطر تقلید از علمائشان مذمت می کنید ولی به ما امر کرده اید تقلید کنیم

چرا؟

و حضرت فرمودند:

چون آنها می دانستند که علمائشان فاسق و فاجرند و اطمینان به آنها نیست ولی با این حال به

آنها اعتماد می کردند و در امر دین خود از آنها تقلید می کردند

و حضرت و در ذیل عبارت، حضرت درباره تقلید چنین می فرمایند:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ
فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ.

متن روایت: روایت ۲۰ باب ۱۰ ابواب صفات قاضی ج ۲۷ ص ۱۳۱

وسائل الشيعة / ج ۲۷ / ۱۳۱ / ۱۰ - باب عدم جواز تقلید غیر المعصوم ع فیما یقول برأیه و

فیما لا یعمل فیہ بنص عنہم ع ص : ۱۲۴

۳۳۴۰۱ - ۲۰ - أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ -

قَالَ هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ

إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع -

إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَكَيْفَ

دَمَهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يَقْلُدُونَ عُلَمَاءَهُمْ

إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام:

بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عَوَامِ الْيَهُودِ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ نَسْوِيَّةٍ مِنْ جِهَةٍ

أَمَّا مِنْ حَيْثُ الْإِسْتِوَاءِ

فَإِنَّ اللَّهَ دَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا دَمَّ عَوَامَهُمْ

وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا

فَإِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ

- كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصِّرَاحِ وَ أَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَا وَ تَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ

وَ اضْطَرُّوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا

عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ دَمَهُمْ

وَ كَذَلِكَ عَوَّامُنَا
إِذَا عَزَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا

فَمَنْ قَلَدَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهُوَ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ دَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِسَفَقَةِ عُلَمَائِهِمْ
فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ

وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فَقَّهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلُّهُمْ
فَإِنْ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً

در ادامه ، حضرت به برخی از علل اختلاف احادیث اشاره می کنند که در علم حدیث شناسی مورد اعتناء است:
وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا يُحْمَلُ عَنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لِذَلِكَ (بخاطر همین بی دقتی است که در روایات ما تخلیط زیاد شده)

عده ای فاسق کلمات ما را تحریف کرده اند
لِأَنَّ الْفِسْقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحَرِّفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ
عده ای جاهل بخاطر کم معرفتی بر ما چیزهایی را نسبت داده اند
وَ يَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا لِقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ
عده ای دیگر عمدا بر ما دروغ بسته اند
وَ آخَرُونَ يَتَعَمَّدُونَ الْكَذِبَ عَلَيْنَا الْحَدِيثَ.

⊙ **روایت دوم:** «علینا القاء الاصول و علیکم ان تفرعوا» (سرائر)

محمد بن ادريس فی آخر السرائر نقلا من کتاب هشام بن سالم: (السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و

المستطرفات)، ج ۳، ص: ۵۷۵)

بخشی از اصول حدیثی نزد صاحب سرائر بوده که روایات آنها را در آخر سرائر نقل کرده

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُقْلِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا

الوسائل، الباب ۶ من أبواب صفات القاضي، ح ۵۲ - ۵۱.

⊙ **روایت سوم:** «علینا القاء الاصول و علیکم ان تفرعوا» (سرائر)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولَ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ

الوسائل، الباب ۶ من أبواب صفات القاضي، ح ۵۲ - ۵۱.

سند:

این روایت هم از سرائر نقل شده

تعلیقی که در سند وسائل هست مضر نیست

تعلیقی که در ابتدای سند که در وسائل هست (ایشان فرموده: و نقل من کتاب احمد بن محمد اشکالی به سند وارد نمی کند زیرا تعلیق با قرینه است و مشخص است که چه چیزی افتاده است.

توضیح: افتادگی در سند سه نام دارد

در ابتدای سند: تعلیق	در وسط سند: تقطیع	در انتهای سند: ارسال
-----------------------------	--------------------------	-----------------------------

مرفوعه: آن است که در وسط یا آخر سند افتادگی باشد اما تصریح به کلمه رفعه شده باشد.

مقطوعه: در احادیث اهل سنت : روایتی که به یکی از تابعان معصوم منتهی شود.

موقوفه: در احادیث اهل سنت روایتی که به یکی از صحابه معصوم منتهی شود.

اولا: در وسائل بلا فاصله بعد از حدیث اول که تصریح به نقل از سرائر کرده می گوید: نقل به صیغه مجهول و قرینه است که ناقل همان صاحب سرائر است

ثانیا: در کتاب (الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، ج ۱، ص: ۵۵۴) تصریح

فرموده: وروی فيه نقلا من کتاب احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا عليه السلام

ثالثاً: هردو حدیث در مستطرفات سرائر پشت سر هم آمده و به نقل سرائر که نگاه کنیم اصلاً تعلیقی در کار نیست.

السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، ج ۳، ص: ۵۷۵

دلالت:

اولاً: حتی صاحب وسائل هم می پذیرند که این دو روایت دال بر اجتهاد اصطلاحی است لذا در صدد بر می آیند که توجیه کنند و در آخر هم احتمال تقیه می دهند.

احتمال تقیه یعنی می پذیرند که دلالت بر اجتهاد اصطلاحی دارد.

وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۶۲

أَقُولُ: هَذَا الْخَبَرَانِ

1. تَضَمَّنَا جَوَازَ التَّفْرِيعِ عَلَى الْأَصُولِ الْمَسْمُوعَةِ مِنْهُمْ وَ الْقَوَاعِدِ الْكَلْبِيَّةِ الْمَأْخُذَةِ عَنْهُمْ

عليهم السلام لَا عَلَى غَيْرِهَا وَ هَذَا مُوَافِقٌ لِمَا ذَكَرْنَا

2. مَعَ أَنَّهُ يَحْتَمِلُ الْحُمْلَ عَلَى التَّقِيَّةِ

3. وَ غَيْرَ ذَلِكَ...

ثانیا: الان درباره این که این روایات آیا دلالت بر نوع اجتهاد اصطلاحی اصولیون دارد یا دلالت بر نوع اجتهاد اخباریون دارد؟ بحثی نداریم زیر هر کدام که باشد بالاخره از حیث جواز تقلید از علماء و دلالت بر وجود ولایت در تبیین احکام برای علما بلا اشکال است اما این که نحوه تبیین چگونه باشد آیا به روش اخباری باشد یا اصولی فعلاً در بحث ما تفاوتی ایجاد نمی کند.

نظیر این سه روایت زیاد است

اما چون امر واضحی است بیش از این درباره اش صحبت نمی کنیم و اختلافی نیست که حق تبیین احکام برای غیر معصوم علیه السلام وجود دارد.

(6) قسم دوم: ولایت در قضاوت:

در صحت قضاوت مجتهد و عدم صحت قضاوت غیر مجتهد هیچ اختلافی نیست - مگر این که غیر مجتهد، قاضی منصوب باشد که می تواند مجتهد نباشد- و روایات فراوانی هم در این مساله هست.

روایت اول: مقبوله عمر بن حنظله

الكافي (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۷ / باب اختلاف الحديث ص : ۶۲
۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ

سند صحیح و خیلی بالا است

ولی در عمر بن حنظله بعضی اشکال کرده اند در حالی که راه های مختلفی برای توثیق او وجود دارد:

(1) امام صادق علیه اسلام او را توثیق کرده اند.

عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَنْ لَا بَكَذِبٍ عَلَيْنَا

درباره یزید بن خلیفه (واقفی ممدوح): کشی نقل می کند که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: هر طایفه ای یک یا دو نجیب دارد و تو نجیب طایفه خودت (بلحارث بن کعب) هستی {بلحارث همان قبیله بنی حارث بن کعب است که با نام بلحارث زیاد از آنها تعبیر می شود}.

(2) روایاتش نزد اصحاب تلقی به قبول شده

اما این که این روایت، مشهور شده به مقبوله، به جهت این است که همه علما به آن عمل کرده اند و کلمه مقبوله، ظاهراً اشاره به وجه قوت روایت است (یعنی این روایت، چکش فقها شده) نه این که اشاره به ضعف سند باشد.

3) چند نفر از اصحاب اجماع از او بلا واسطه نقل کرده اند

زراره	عبد الله بن مسكان	صفوان بن يحيى	عبد الله بن بكير
-------	-------------------	---------------	------------------

و طبق آن قول که نقل اصحاب اجماع دال بر وثاقت راوی است نه صحت همین سند دلالت بر وثاقت او می کند

4) علاوه بر این که در همین روایت، صفوان قبل از او قرار دارد (البته با واسطه)

و طبق یک قول نقل بلا واسطه اصحاب اجماع هم دال بر توثیق است.

5) علامه در وجیزه توثیقش کرده است.

6) بیش از ۷۰ روایت از او در کتب اربعه نقل شده. (۷۵) روایت

و کثرت نقل روایت از یک راوی را هم عده ای دلیل توثیق می دانند زیرا معلوم می شود معتبر و محل مراجعه اصحاب حدیث بوده است.

متن:

بعد از این که حضرت می فرمایند: در منازعات حق مراجعه به قضات سنی را ندارید راوی می پرسد پس چه کنند؟

قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ

قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا

هیچ کس اختلافی ندارد که این روایت دلالت بر قضاوت می کند

(هرچند ما میگوییم: برای امارت هم دلالت دارد که بعدا درباره اش صحبت می کنیم)

فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ

دلالتش بر جواز اجتهاد توسط مجتهد بسیار موکد و با طمطراق است

به حدی که می فرماید: رد قضاوت مجتهد در حد شرک به خدا است.

که به همین فقره از روایت، برای وجوب اطاعت هم استناد شده و بعدا میگوییم.

روایت دوم: صحیح ابو خدیجه

ابو خدیجه توثیق شده

و از او دو روایت برای قضاوت نقل شده

که نمی دانیم آیا یک محتوا بوده که خود ابو خدیجه در دو قالب لفظی ریخته

یا این که دو واقعه بوده و دو مرتبه صادر شده

ولی ما به استناد به ظاهر کتب حدیث می گوییم دو روایت است.

روایت ۶ باب ۱۱ ابواب صفات قاضی ج ۲۷ ص ۱۳۹ وسائل الشیعه ۳۰ جلدی.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي

خَدِيجَةَ

تهذيب الأحكام (تحقیق خراسان) / ج ۶ / ۳۰۳ / ۹۲ باب من الزيادات في القضايا و

الأحكام ص : ۲۸۷

۸۴۶-۵۳- عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ

صحیح است

ابوخدیجه: همان سالم بن مکرم جمال است که ۱۲۵ روایت در کتب اربعه دارد که در ۹۳

مورد آنها با لقب ابو خدیجه از او یاد شده

متن:

قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ

إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى (الهی: صح: تداری) بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ

الْأَخْذِ وَ الْعَطَاءِ أَنْ تَتَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ

درء یعنی دفع (تداراً الحدود بالشبهات) و تدارؤ: یعنی تدافع

تدارؤ، و التدارؤ- التدافع في الخصومة. (القاموس المحيط- درأ- ۱- ۱۴).

تداری: در اصل تدارؤ بوده که گاهی همزه را بر می داند و به جایش یاء می گذارند مانند: تباهی،
تماری، تقاضی و تداعی (تاج العروس: و التَّادِي أَصْلُهُ التَّادِيُّ، تُرِكَ الهمزُ و نُقِلَ إِلَى التَّضَايِي بالتَّضَايِي و التَّدَاعِي).

اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا

عرف: غیر از علم است و به معنای مجتهد جامع شرایط است که عادل هم باشد (به
قرینه هولاء الفساق)

علم : دانستن است	معرفت: شناختن است
------------------	-------------------

شناخت، عمیق تر از علم است و از نظر معنا اخص از آن است که در کتب لغت وجه
این اخص بودن چند گونه نقل شده:

- 1) و گاهی به شناخت با حواس خمسہ هم از آن تعبیر شده.
- 2) و گاهی به شناخت همراه تمیز معلوم از غیرش تعبیر شده

الفروق في اللغة، ص: ۱۷

لفظ المعرفة يفيد تمييز المعلوم من غيره

و لفظ العلم لا يفيد ذلك

- 3) و گاهی به شناخت همراه با سکون و طمانینه چنانچه معنای ریشه عرف همان
سکون و طمانینه است.

معجم مقاییس: معرفت: علمی است که همراه با سکون و طمانینه است و معنای ریشه

اش سکون و طمانینه است

- 4) و گاهی به شناخت همراه با تفکر و تدبیر در اثر شیء

مفردات راغب:

المَعْرِفَةُ و العِرْفَانُ: إدراك الشيء بتفكير و تدبر لأثره، و هو أخص من العلم،

فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا

وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ

قدر متیقن این روایت هم قضاوت است

اما این که تدارؤ و تخاصم آیا تکرار یک چیز است یا این که اشاره به دو مطلب دارد یکی
نیاز به قضاوت و یکی نیاز به حکومت لذا روایت دلالت بر ولایت در اماره هم دارد یا خیر؟
این را بعدا صحبت می کنیم

فعلا دلالت روایت، از نظر قضاوت، صریح است.

روایت سوم: صحیح دیگر از ابو خدیجه

روایت ۵ باب ۱ ابواب صفات قاضی ص ۱۳ ج ۲۷

وسائل الشیعة / ج ۲۷ / ۱۳ / ۱ - باب أنه يشترط فيه الإيمان و العدالة فلا يجوز الترافع إلى
قضاة الجور و حکامهم إلا مع التقية و الخوف و لا يمضي حکمهم و إن وافق الحق ص :
۱۱

۳۳۰۸۳- ۵- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ
مُكْرَمِ الْجَمَّالِ قَالَ:

سند: صحیح است

روایت را کافی و تهذیب و من لا يحضر هرسه با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل
می کنند

اما وسائل آن را از من لا يحضر نقل کرده که سند کوتاه تری تا امام صادق علیه السلام دارد

متن:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ

وَلَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.

دلالت: مراد از «يعلم شيئا من قضايانا»: (مجتهد مطلق / متجزی / یا عامی؟)

اگر من بیانیه باشد (مجتهد مطلق)

من بیانیه:

برای توضیح امر مبهم می آید مانند «فاجتنبوا الرجس من الاوثان»
و علامتش این است که می توان به جایش موصول (الذی هو) گذاشت

یعنی کسی که چیزی بداند که همان قضایای ما است

و در اینصورت می تواند حمل بر دانستن همه قضایای ما یعنی مجتهد جامع شرایط
شود و حتی شامل متجزی هم نمی شود.

اگر من تبعیض باشد (متجزی یا حتی غیر مجتهد)

یعنی کسی که مقداری از قضایای ما را بداند

که در اینصورت، به ظاهرش دلالت بر صحت قضاوت عامی (غیر مجتهد) آشنا به
مسائل هم می کند

خصوصا این که يعلم فرموده و يعرف فرموده.

و حتی حملش بر مجتهد متجزی هم دلیل لازم دارد و به ظاهرش شامل عامی مساله دان
هم می شود.

بنابر این: در معنای روایت، چند احتمال وجود دارد که آثار متفاوت دارد:

(1) آیا ظاهرش (من تبعیض) مراد است که شامل عامی مساله دان هم می شود؟

که در اینصورت باید بگوییم معرض عنها و مطرود عند الاصحاب است

(2) یا مراد مجتهد متجزی است (يعلم یعنی مجتهد و من برای تبعیض)

چنانچه برخی به آن استناد کرده اند؟

که با من تبعیضیه سازگاری ندارد

عبارت: «يعلم شيئا من قضايانا» قابل اختصاص به مجتهد متجزی نیست.

زیرا اگر تبعیض باشد دلیلی برای حمل بر مجتهد نیست بلکه شامل عامی هم می شود.

(3) یا حمل بر قضیه شخصیه می شود که حضرت قاضی منصوب گذاشته اند؟

که خیلی بعید است

زیرا لحن روایت عام است (ایاکم ان يحاكم بعضكم بعضا...) یعنی قانون عام و این

لحن نمی تواند قضیه فی الواقعه باشد.

(4) یا حمل بر مجتهد جامع شرایط می شود (مختار)

زیرا:

یا «من» بیانیه است	و اصلا شامل غیر مجتهد جامع شرایط نمی شود
یا «من» تبعیضیه است	و غیر مجتهد جامع شرایط- به وسیله اجماع بر عدم صحت قضاوت غیر مجتهد- خارج می شود

موید: به احتمال قوی: دو روایت ابو خدیجه یک واقعه بیشتر نبوده

یعنی یک واقعه بوده که با دو عبارت نقل کرده و نقل قبلی متن مستحکم تری
دارد.

که در اینصورت مانند روایت قبلی، حمل بر مجتهد جامع شرایط می شود.

و اتحاد دو روایت، دلیل دیگری است برای این که معنای روایت دوم هم- مانند

روایت اول- مجتهد جامع شرایط است.

بالاخره:

تحمیل قیود بر ظاهر روایت مشکل است و بالاخره اگر نشد توجیهش کنیم مطرود عند
الاصحاب است

(7) قسم سوم: ولایت در اطاعت:

وجوب اطاعت، برای پیامبر و اهل بیت علیه الصلاة و علیهم السلام هست اما آیا سرایت به دیگران هم می کند یا نه؟

در حکم های حکومتی هیچ اختلافی در وجوب اطاعت مجتهد نیست- الا شاذا-

این وجوب اطاعت برای همه مقلدین و برای غیر مقلدین و حتی مجتهدان دیگر هم هست

1. مثل مرحوم **میرزای شیرازی** که فتوای تنباکو داد که بر همه فقها هم حرام شد

2. و مثل حکم **سید محمد مجاهد** به جنگ با روسها

3. و حکم **میرزای کوچک** به جنگ با انگلیسها

4. و حکم **مرحوم آخوند** به جنگ با ایتالیا که لیبی را گرفته بود

5. و حکم **مرحوم بروجردی** به جنگ با صهیونیستها

که در همه این موارد، مراجع و مجتهدین بزرگ به دنبال حکم کننده راه افتاده اند و بر آنها واجب الاطاعة بوده.

در غیر حکمهای حکومتی، نسبت به مقلدینش مشهور فقها می گویند: واجب الاطاعة است

مراد از حکم غیر حکومتی:

مقصود ما، جایی نیست که مجتهد حکم الله را بیان می کند.

زیرا آن وجوب اطاعت برای خدا است نه مجتهد

بلکه مقصود، جایی است که مجتهد حرفی می زند که مستقیماً بیان حکم الهی نباشد

مثل: دستورهایی است که حکم الهی بر طبق آنها نیست و زائد بر احکام الله است
مثلاً در زکات:

حکم الله جواز پرداخت به مجتهد و فقیر هر دو است

اما مجتهد میگوید: زکات خودت را به من بده و مستقیماً به فقیر پرداخت نکن

توضیح این که:

در باب زکوة معمولاً فقها گفته اند:

می تواند خودش به فقیر پرداخت کند ولی مستحب است به مجتهد بدهد

و کسی نگفته واجب است به مجتهد داده شود

بخلاف خمس که:

سهم اما را همه می گویند باید به مجتهد بدهد

و در باره سهم سادات اختلافی است

اما اگر مجتهد، زکات را طلب کند

مشهور و مرحوم شیخ می گویند واجب است به مجتهد داده شود

و این یعنی: مجتهد هم مثل پیامبر و امام مقرر الطاعة است

مرحوم شیخ انصاری در کتاب زکوة می فرماید:

مجتهد جامع الشرائط - همانند پیامبر و امام - مفترض الطاعة است

اگر فقیه، زکات را طلب کند باید به او بدهد

و همانطور که اگر پیامبر و امام زکاة را طلب کنند باید به آنها بدهد و حق ندارد خودش به فقیر پرداخت کند

و لو طلبها الفقیه، فمقتضى أدلة النيابة العامة وجوب الدفع؛

چون: [علاوه بر فتوای مرحوم شیخ، ایشان به سه دلیل استناد می کنند و فتوای خود را به عده معتنابهی از علماء هم استناد می دهند که همه اینها وجوب اطاعت مجتهد را تقویت می کند]

1- **نایب عام است** و مقتضای نیابت عامه وجوب اطاعت است.

2- مقبوله عمر بن حنظله می گوید:

«إِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»

3- توقیع شریف به اسحق بن یعقوب دلالت می کند:

وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (تذکر: با وجود ضعف سند نزد مشهور، اما مرحوم شیخ به آن استناد می کنند.)

و اگر خودش پرداخت کرد مجزی نیست

با وجود مطالبه فقیه (همانند پیامبر و امام)، اگر خودش زکات را پرداخت کند مجزی نیست
چون وجوب دفع به فقیه (و پیامبر و امام) دال بر حرمت دفع به غیر است و دیگر نمی تواند قصد قربت کند.

عبارات مرحوم شیخ در کتاب زکوة:

كتاب الزكاة (للشيخ الأنصاري)؛ ص: ۳۵۶

و لو طلبها الفقيه

(1) فمقتضى أدلة النيابة العامة وجوب الدفع؛

(2) لأنّ منعه ردّ عليه، و الرادّ عليه رادّ على الله تعالى - كما في مقبولة عمر بن حنظلة

«(۴)»-

(3) و لقوله عليه السلام- في التوقيع الشريف الوارد في وجوب الرجوع في الوقائع

الحادثة إلى رواية الأحاديث- قال: «فإنهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله» «(۵)».

در عبارت بعدی، فقیه را در کنار پیامبر و امام با یک سیاق می آورند و برای هر سه، حکم به عدم اجزاء در صورت پرداخت مستقیم به فقیر می دهند:

كتاب الزكاة (للشيخ الأنصاري)، ص: ۳۵۶

فرع «۶» لو طلب الإمام أو نائبه الخاصّ أو العام الزكاة فلم يجبه و دفعها هو بنفسه فهل

يجزئ أم لا؟ قولان: أصحهما أنه لا يجزي

اما فقهایی که مرحوم شیخ این فتوا را به آنها منسوب می کند

(می توان گفت: فتوای مشهور فقها همین است)

وفاقا للمحكي عن الشيخ «(۷)» و ابن حمزة «(۸)» و الفاضلين في الشرائع «(۹)» و المختلف «(۱۰)»

و الشهيدین في الدروس «(۱۱)» و الروضة «(۱۲)»؛ لأنّ وجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام

بالفرض يدلّ على حرمة الدفع إلى غيره، فلا يجوز أن ينوي به التقرب.

(۴) الوسائل ۱۸: ۹۹ الباب ۱۱ من أبواب صفات القاضي، الحديث الأول

(۵) الوسائل ۱۸: ۱۰۱ الباب ۱۱ من أبواب صفات القاضي، الحديث ۹.

(۷) المبسوط ۱: ۲۴۴.

(۸) الوسيلة: ۱۳۰.

(۹) الشرائع ۱: ۱۶۴.

(۱۰) المختلف ۱: ۱۸۷.

(۱۱) الدروس ۱: ۲۴۶.

این فتوای مرحوم شیخ، نظر مشهور فقها هم هست

اما ما به جهت احتیاط شدیدی که شیخ در حق الله و حق الناس دارند از ایشان نقل کرده ایم که

این حکم، از مرحوم شیخ- که اینقدر محتاطند- حرف بالائی است

(8) قسم چهارم: ولایت در امارت

این قسم محل نزاع اصلی در این بحث است که بحثهای چالشی برای اثباتش نیاز است و ما اثبات آن را به جای خودش واگذار می کنیم.

ولایت عنائیه:

این قسم از ولایت هم مخصوص خدا و چهارده معصوم علیهم السلام است و در بحث ولایت فقیه ادعای سرایت این نوع ولایت به فقیه را نداریم.